

رونمایی از سایت اسناد و مدارک دفاع مقدس

نخستین جشنواره ملی اسناد «افتخار – گفتار» با همکاری سازمان اسناد و کتابخانه ملی ایران و سازمان اسناد و مدارک دفاع‌مقدس همزمان با هفته پژوهش در تاریخ ۲۲ آذر در مرکز همایش‌های بین‌المللی سازمان اسناد و کتابخانه ملی ایران (تالار قلم) برگزار خواهد شد. در این جشنواره علاوه بر ارائه گزارشی از فعالیت‌های سازمان اسناد و مدارک دفاع‌مقدس در سال ۱۴۰۱، از پایگاه اطلاع‌رسانی جامع اسناد و مدارک دفاع‌مقدس رونمایی خواهد شد.همچنین معرفی ۱۲۰ عنوان کتاب در حوزه تاریخ شفاهی دفاع مقدس، رونمایی از ۵۰ عنوان کتاب مرجع اسنادی و تحلیل از پژوهشگران منتخب استانی و تهران، از دیگر برنامه‌های نخستین جشنواره ملی اسناد «افتخار – گفتار» هستند.

خان طومان یا خرمشهر؟

کتاب «خان طومان یا خرمشهر؟» مجموعه خاطرات شهید مدافع حرم علی عابدینی است که به‌تاریکی از انتشارات شهید کاظمی روانه بازار شده است. شهید عابدینی، عضو یگان صابرین لشکر ۲۵ کربلا بود که بهار ۹۵ در سن ۲۷ سالگی تحت عنوان دفاع از حرم حضرت زینب(س) عازم کشور سوریه شد. او در منطقه خان طومان به همراه تعدادی از دوستانش هنگام نبرد با گروه‌های تروریستی به دیدار حق شستافت. این جوان اهل مازندران بود و این استان در نبرد خان طومان سوریه ۱۳ شهید تقدیم نظام جمهوری اسلامی کرد که پیکر ۵ تن از آنها پس از گذشت ۴ سال به میهن اسلامی بازگشت. این کتاب به کوشش گروه فرهنگی شهیدمحمدعلی معصومیان در قطع رقعی و ۱۹۲ صفحه به نگارش در آمده است.

رونمایی از کتاب «من زینب تو هستم»

آتین معرفی کتاب «من زینب تو هستم» نوشته مصوصه محمدی توسط کتابخانه تخصصی انقلاب اسلامی قالب جغشنبه‌های کتابخوانی در موزه

ملی انقلاب اسلامی و دفاع مقدس برگزار شد. این اثر، پنجمین کتاب از مجموعه کتاب‌های خاطرات شفاهی انتشارات ۲۷بعثت‌است که براساس روایت خواهر شهید سوسعد اسامد از دوران دفاع مقدس و برداشش به قلم مصوصه محمدی نگاشته شده و در مردادماه ۱۴۰۰ چاپ و منتشر شده است. این کتاب عشق و ایثار مرارت‌های خواری را به تصویر کشیده که بعد از شهادت و اسارت برادرانش پیکر به زندگی قبل خود بازنگشت. زینب‌وار پای عشق خواهر و برادری‌اش ایستاد. شهیدی که در وطن کتاب جاری است، یکی از خرهاى دفاع‌مقدس است که صبر و وفاى خواهرش را رسانه‌ای کرد تا همه بداندن زینب‌ها در همه تاریخ کعبه رنجند. شهید سعید(رستم) امامدار، تخریبچی لشکر ۲۷ محمدرسول‌الله(ص) در تاریخ ۲۵ آبان سال ۱۳۶۱ در عملیات زین‌العابدین(ع) منطقه سومار – مندلی به فیض شهادت نایل شد.

توسط شرکت چاپ و نشر بین‌الملل؛

«عقیل سرخ»

به‌زودی به بازار می آید

کتاب «عقیل سرخ» در گریزرنده مجموعه‌ای از خاطره‌ها و آموزه‌های کوتاه برگرفته از متن و جوازش زندگی علمی شهید فخری‌زاده با تحقیق ابراهیم اصولی هر پس توسط شرکت چاپ و نشر بین‌الملل به‌زودی منتشر می‌شود. این کتاب که قالب روایی دارد، اکنون در مراحل پایانی تدوین و ویرایش قرار دارد و در دیدگاه‌های بین‌المللی کتاب ۱۴۰۲ از آن رونمایی می‌شود.

شهید فخری‌زاده، ریاست سازمان پژوهش و نوآوری دفاعی (سپندا) را عهده‌دار بود و علاوه بر تخصص در رشته فیزیک هسته‌ای در فلسفه هم دستنی بر آتش داشت و علاقه ایشان به تاریخ و فلسفه و به‌طور کلی، علوم انسانی و علوم پایه و نیز اهمیتی که شهید برای این علوم و پژوهش‌های بنیادین قائل بود، باعث شد در سازمان متبوعش، واحدهایی، از جمله اندیشه‌کده فلسفه، به پیگیری این دستت علوم بپردازند؛ حال آنکه در نهادهای نظامی کشور این توجهات و پیگیری‌ها اگر نتویم بی‌سابقه، کم‌سابقه بود. همچنین او سبب شد سمینارهای متعددی در خود سازمان و بیرون از سازمان (با حمایت سازمان) پیرامون این موضوعات انجام بگیرد و به‌طور کلی یکی از رویکردهای سازمان پژوهش و نوآوری دفاعی استفاده از ظرفیت‌های دانشگاهی و حوزوی فلسفه در کشور باشد. هفتم آذرماه ۱۳۹۹، خیری شو که کننده در رسانه‌های ایران و جهان پیچید؛ تورو یک دانشمند هسته‌ای دیگر، شهید محسن فخری‌زاده، کسی که در زمان حیات خویش ناشناخته بود. مهدی گلشنی، استاد بازنشسته فلسفه علم دانشگاه صنعتی شریف، بعد از شهادت او در یادداشتی با تفصیل بیشتری از رویکرد فلسفی شهید پرده برداشت.

گفت‌وگو

مژگان مهرابی
روزنامه‌نگار

از نویسندگان نام‌آشنای دفاع‌مقدس و پیشکسوت حوزه ادبیات پایداری است. به واسطه حضور پررنگی که در مناطق عملیاتی و خط‌مقدم داشته توانسته وقایع جنگ را لحظه‌به‌لحظه در ذهن خود ثبت کند. مهم‌تر اینکه همه اتفاقات دیده و شنیده را روی کاغذ آورده و با تبدیل آنها به کتاب، قدم بزرگی برای ترویج فرهنگ پایداری برداشته است. از ویژگی‌های شاخص این نویسنده، وفاداری‌اش به ادبیات دفاع‌مقدس است. ۳۰کتاب دربار حوادث و محمودزاده ردی از اغراق گویی دیده نمی‌شود، برای همین دوستانتش لقب «جزیره ناشناخته محمودزاده» را بر او نهاده‌اند. در اقیانوس ادبیات پایداری «ایسه او داده‌اند. محمودزاده تاکنون ۳۰کتاب دربار حوادث و خاطرات جنگ نوشته اما به جرأت می‌توان گفت شاهکارش کتاب «خاکریزهای خط‌مقدم» است که اخبار از آن رونمایی شده است. محمودزاده در این کتاب به نقش جهادسازندگی در جنگ پرداخته و توانمندی نخبه‌های جهادی را به تصویر کشیده است. کاری که پیش از این کمتر به آن پرداخته شده بود. به‌باور این نویسنده، کتاب «خاکریزهای خط‌مقدم» یک روایتگر تاریخی است.برای کسانی که نه جنگ را دیده و نه درک کرده‌اند. در ادامه با این نویسنده که پا به دوره سالمندی گذاشته اما روحیه جوازش باعث شده فعال و پرتأثری باشد و گفت‌وگو کرده‌ایم.

هنوز یک ساه از رونمایی کتاب «خاکریزهای خط‌مقدم» نگذشته اما برای چهارمین بار تجدیدید چاپ است. با توجه به اینکه این کتاب داستانی نیست و رویکرد تاریخی و مهندسی دارد چطور توانسته مخاطبان زیادی جذب کند و بازخورد خوبی داشته باشد؟

«خاکریزهای خط‌مقدم» در واقع جزونخستین کتاب‌هایی است که به فعالیت جهادسازندگی و نقش این نهاد در جنگ پرداخته است؛موضوعی که تاکنون دربراه‌اش حرفی به میان نیامده است. من سال‌ها در جهادسازندگی حضور داشتم و از نزدیک نظاره‌گر خدمات جهادگران بودم. در نوشتن این کتاب سعی کردم بی‌اغراق و صادقانه هر چه دیده و شنیده بودم را یادداشت کنم. دلیل دیگری که کتاب «خاکریزهای خط‌مقدم» مخاطب زیادی بودن سوژه آن است. کمتر کسی خبر دارد جهادسازندگی در جنگ چه خدمات ارزنده‌ای به این آب و خاک کرده است. اغلب نیروهای جهادسازندگی افراد تحصیل کرده‌واز نخبه‌های دانشگاه بودند که در شرایط آن زمان به‌جای جنگیدن ترجیح داده بودند فعالیت‌های مهندسی انجام دهند و از علم و تبحر خود استفاده کنند. آنها طرح‌هایی را به ثمر می‌رسانند که در مخله دشمن هم نمی‌گنجد. در آن دوران ما همه‌جور تحريم شده

رزمنده‌ای که اسلحه نداشت

سال تولد نصرت‌الله محمودزاده به سال ۱۳۲۵برمی‌گردد و اوایل دهه ۵۰راهی دانشگاه شده و تحصیلاتش را در رشته مکانیک ادامه داده است. خودش تعریف می‌کند: «بعد از فارغ‌التحصیلی از دانشگاه خدمت‌سربازی رفتم. چون هم‌زمان شده بود باخروج انقلاب،از یادگان فرار کردم. تا اینکه انقلاب پیروز شد. یک‌ماه برای کمک به مردم بلوچستان و مبارزه بااشرار به میستان و بلوچستان رفتم. ۸ماه آنجا نگهداری می‌دادم. جنگ که شروع شد از آنجا راهی خوزستان شدم.» ۲۶آبان‌ماه سال ۱۳۵۹بود که سوسنگر درفت. شهر را آشفته و در محاصره عراقی‌ها دید. همه چیز آقدر غیرمنتظره رخ داده بود که کسی باور نمی‌کرد جنگی در گرفته است. اسلحه و تجهیزات نظامی به مقدار کمی وجود نداشت. محمودزاده سلاحی برای مبارزه نداشت از این‌رو چوبی به‌دست گرفت تا اگر عراقی سرراش سبزش شد از خجالتش دربیاید. باقی ماجرا را از زبان خودش می‌شنویم: «در آن گیرودار یک عراقی را گیرانختم و با چوب در مالش‌گ‌کوبیدم. وقتی بی‌حال شد اسلحه کلاش او را برداشتم و شدم رزمنده. شب‌ها فلنگ به بغل می‌خوابیدم که کسی کلاش تاشو را از من نبرد.»

«پای گلدسته کوهستان»، سفارش مادرم بود

محمودزاده بعد از عملیات آزادسازی هوزبه به جهادسازندگی پیوست و توجه به تجربه‌ای که از علم‌مکانیک داشت به فعالیت‌های جهادی رو آورد. او در ۸سسال دفاع مقدس در کنار جهادگری به نویسندگی رو آورد و با پایان جنگ مقدس را اندک بهتر تواناد نوشته‌هاش را تجزیه و تحلیل کند. تصمیم‌تیش را در نوشته کارشناسی ارشد جامعه‌شناسی ادامه داد. او حالا به‌عنوان پژوهشگر فعالیت می‌کند. «شب‌های قدر کربلای ۵»، «رقص مرگ»، «سنگرساز جنگ

ایتارومقاومت



حماسه‌نگار جبهه‌ها

گفت‌وگو با نصرت‌الله محمودزاده؛ نویسنده‌ای که به جزیره ناشناخته اقیانوس ادبیات پایداری معروف است

آباصول نویسنده‌گی را از جایی آموزش

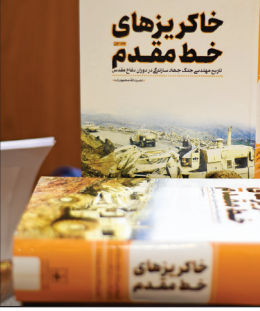
دیده بودید که توانستید چنین کتاب خوبی را بنویسید؟

نه اصل تو نویسنده‌گی را نمی‌دانستم. فقط وقایع جنگ را خاطر‌ه‌وار و بی‌هیچ کم‌وکاستی می‌نوتم. البته برای اینکه بالادیات جنگ آشناشوم کتاب‌های زیادی مطالعه می‌کردم؛ از تولستوی، مارلو و چخوف همیشه به دیگران توصیه می‌کنم بروید دنیا را بگردید اما به اصل خودتان بازگردید. در نوشته‌هایم از نویسنده ایتالیایی اوریالا لاجچی و کتابی که درباره جنگ ویتنام نوشته بود الهام گرفتم. شب‌ها در عملیات بودم و روزها در قرارگاه مرگزی می‌نشستم و مشاهداتم را می‌نوتم. بعد از اینکه خبرنگار نبودم اما مرتب روزنامه‌ها بعد از عملیات یک گزارش از منس چاپ می‌کردند. صلواتی مطلب می‌دادم؛ به‌عنوان حماسه‌نگار جبهه‌ها، در زمان جنگ بین ۶۰۰ تا ۶۰۰گزارش من در روزنامه‌ها چاپ شد.

چند کتاب در زمان جنگ نوشتید؟

فکر کنم ۵الی ۶کتاب؛ «حماسه هوزبه»، «جاده بهشتیان»، «شب‌های قدر کربلای ۵» و «مرثیه حلبچه». رادر زمان جنگ نوشتیم. برای نوشتن مرثیه حلبچه، آرزو در آنجا بودم؛ در بین مردم شیمیایی شده. از اینکه من ماسک داشتم و آنها بدون ماسک

بودند دردم می‌کشیدم. خطرله تلخی به یاد دارم. چهارم را دیدم که مرتب جیب می‌کشید. پدر و مادرم کشته شده بودند. فلنگ آن قدر بی‌تابی کرد تا گاز خردل او را از پا آورد. خودم یک‌چاله‌کندم و بیکرش را دفن کردیم.



روزی که جنگ تمام شد کجا بودید و چه حسی داشتید؟

بعد از جنگ شهید اوینی به من فقت: محمودزاده! با پایان جنگ تازه کار من و تو شروع شده است. این حرفش خیلی روی من تأثیر داشت. پدر و مادرم کشته کردم چطور می‌توانم در تاریخ مؤثر باشم؛ اینکه نسل آینده ما چطور باور خواهد کرد که بدون امکانات توانستیم پیروز شویم. این کار با شعرانمی‌شد. برای همین تصمیم گرفتم رقص شخصیت‌های تأثیر گذار جنگ تمرکز کنم. کسانی مثل شهید حسین خرازی، شهیدسیدحسین علم‌الهدی‌یا شهید محمدبورجردی که شخصیت‌های چندبعدی داشتند. بورجردی یک کودک تیمم از روستاهای بورجرد بود

سردار نانینی: روایت حماسه‌های مهندسی

چندی پیش مراسم رونمایی از کتاب «خاکریزهای خط‌مقدم» با حضور جمعی از مسئولان و خانواده‌های شهیدای جهادسازندگی در مرکز اسناد و تحقیقات دفاع‌مقدس برگزار شد. سردار علی‌محمد نانینی، رئیس این مرکز در این مراسم، درباره تأثیر جهادسازندگی در دوران جنگ تحمیلی گفت: «اولین تجربه‌های جهادسازندگی در دفاع‌مقدس در راه‌اندازی ستاد پشتیبانی جنگ، سنگر سازی، خدمات بهداشتی درمانی، احداث راه و خاکریزها بود که به خوبی توسط گروه مطالعات نظامی ما و محقق ما در این اثر طی ۵سسال به نگارش در آمده است. در این اثر، مراجعه بسیار خوب و قابل‌اعتنایی به منابع دسته اول شده است. در این کتاب به ۲۷عملیات دوران دفاع‌مقدس که جهادسازندگی نقش داشته، پرداخته‌شده و مصاحبه‌ها به‌صورت هدفمند صورت گرفته است. مطالعه ساختارهای جهادسازندگی و نیز تدوین روایات معتبر برای رسیدن به اطلاعات دقیق از دیگر ویژگی‌های این اثر است؛ ضمن آنکه یک‌سال راستی‌از نمایی در روایات راه‌م‌داشتیم. تلاش شد تا محتوای این کتاب ترکیبی از روایات حوادث و حماسه‌های مهندسی باشد، دلباسیک جدیدی در بین آثار م‌گ‌راست.»

بی‌سنگر «شهید سیدمحمد تقی رضوی، فرمانده مهندسی جنگ جهادسازندگی)، مسیح کردستان (زندگی شهیدمحمدبورجردی)، «عقیق» (زندگی سردار شهید حسین خرازی)، «سفر سرخ» (زندگی شهید حسین علم‌الهدی)، «بستر آرام هور»، «فریادبر آور شلمچه»، «بام کردستان»، «بعد از محمداالودر»، «یک‌دهای آینه» (شهادی بهمانر شیمیایی گردان فجر)، «آدم‌شویی» (جانباپاز جنگ تحمیلی)، «مر تبه حلبچه»، «فس‌های مسوم حلبچه»،

مهناز عباسیان؛ روزنامه‌نگار

ناگفته‌های زندگی طلبه شهید سیدمهدی اسلامی خواه

در همه عرصه‌ها پای کار بود

خستگی برایش معنا نداشت. اهل تلاش بود و بی‌وقفه به مردم خدمت می‌کرد. با شروع جنگ به‌عنوان نیروی جهادی به جبهه رفت. هم تبلیغ می‌کرد و هم در کنار رزمنده‌ها کار بود انجام می‌داد. کلام گیرایی داشت و با حرف‌هایش سعی می‌کرد به هم‌رزمان خود روحیه دهد. سیدمهدی اسلامی خواه، از آن دسته طلبه‌هایی بود که در عملیات‌ها پیشرو دیگران می‌رفت. او در ۱۴آذر سال ۱۳۶۰ در بوستان به شهادت رسید. به این بهانه یادی از او می‌کنیم.

سیدمهدی بزرگ‌شده روستا بود؛ روستایی در شهر سبزوآر. دوران کودکی سختی را پشت‌سر گذاشت. همیشه بیمار بود و به مرض‌های جوارجو مبتلا می‌شد. هر بار هم سایه مرگ را روی سرش حس می‌کرد. تا اینکه پدر و مادر او را نذر امام‌حسین(ع) کردند و به مدد آقا شفا یافت. دوران ابتدایی خود را که پشت‌سر گذاشت به چهار دانگه ساوه نقل مکان کردند. سیدمهدی برای ادامه تحصیل به جای مدرسه حوزه علمیه را انتخاب کرد و در آنجا با شهید علی اندرزگو آشنا شد. او برای تبلیغ به شهرهای زیادی سفر کرد؛ آبادان، اهواز و دیگر شهرهای جنوب کشور. می‌رفت و مردم را احکام شرعی آشنا می‌کرد. تا اینکه با مبارزاتی چون عباسعلی ناطق نوری و شهید آیت‌الله مدنی آشنا شد. رفت‌وآمد او با افراد سیاسی منجر شد که توسط نیروهای ساواک شناسایی شود. او که ماندن در تهران را صلاح نمی‌دید به قم سفر کرد و در مدرسه آیت‌الله مرعشی نجفی حجره گرفت. با اوج‌گیری درگیری انقلاب برای سخنرانی و سواکردن رژیم پهلوی به شهرهای دور و نزدیک می‌رفت. او بعد از بی‌بردن به اینکه تحت تعقیب نیروهای ساواک قرار گرفته به سبزوآر رفت. سال ۱۳۵۶یود. سیدمهدی در این سفر مقدار قابل توجهی اعلامیه و رساله امام‌خمینی(ره) به سبزوآر برد. بعد از پیروزی انقلاب به‌عنوان یکی از محافظان امام(ره) انتخاب شد و بعد از دستور ایشان برای تأسیس جهادسازندگی به سبزوآر رفت و با چند تن از دوستان اقدام به راه‌اندازی این نهاد در شهر خود کرد. سیدمهدی بعد از جنگ راهی جبهه شد و در عملیات طریق‌القدس به شهادت رسید.

از دامن مادر

کتاب «دامن مادر» نوشته محمد حکم‌آبادی است و داستان زندگی سیدمهدی اسلامی خواه را روایت می‌کند. این کتاب در انتشارات راه‌یار و در ۱۸۴صفحه چاپ شده است. در بخشی از مقدمه این کتاب چنین آمده است:

«طلبه، طالب‌طلب پرواز است و طلبه‌های واقعی، طالب لقای حق‌اند. مقصود طلبه پرواز است و به قول شهید اوینی «اگر مقصود، پرواز است، نفس ویران، بهتر». طلبه بدندانبل و طیفه می‌رود؛ حتی اگر فرسخ‌ها فاصله باشد. او عاشق خداست و به تبع، عاشق پدر و مادرش که در پرتبه فیض خدا هستند و چه زیباتر انعکاس این عاشقی آنچه پیش‌روست، روایت‌هایی است از دامن مادر. تا معراج شهادت سیدمهدی اسلامی خواه؛ طلبه‌ای مبارز و خستگی‌ناپذیر که به فرموده قرآن کریم، از ششمار «مَنْ یُخْرِجْ مِنْ بَیْتِهِ مَهْجَرًا اِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ ثُمَّ بَدْرَ كَيْفَ الْمَوْتِ فَقَدْ وَقَعَ أَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ» بود و برای تحصیل و تبلیغ، فرسخ‌ها و مدت‌ها از خانه‌اش دور می‌شد. آشنایی با افرادی چون سیدعلی اندرزگو، در نگاه و مثنی سیاسی سیدمهدی از طریق فراوانی گذاشت. شب و روزش در تاب و انقلاب می‌گذشت. شش‌سالاوکی‌ها گرچه او را از جوار حضرت معصومه(س) دور کرد اما توانست خوی مبارزه با ظلم و طاغوت را از جاش جدا کند. تا پیروزی انقلاب، یک‌دم از مبارزه دست برنداشت و در دست خالی گذاشتن مأموران رژیم خیره شده بود. آمن‌دامن‌خمینی(ع) آغاز دوره سیدمهدی از فعالیت‌های سیدمهدی بود. او چه در ارزش، چه در جهاد و چه در حوزه علمیه، تأثیر زیادی روی اطرافیانش، به‌ویژه جوان‌ها گذاشت. پای کار تمام میدان‌ها بود و رفتارش مصداق عینی حدیث «کونادعاه الناس بغیر السننکم»، وقتی بر گشت روستای مادرش‌اش، استبر، مسجد امام صادق(ع) را که مدت‌ها بسته بود، رونق داد و کرد پایگاه انقلاب، روستایی که در دهه ۶۰، ۶۰۰خانوار بیشتر نداشت، ۱۳شهید تقدیم اسلام کرد که بیشتر تربیت‌شده و بزرگ شده مسجد امام صادق(ع) بودند. کسانیت که در نهادهای فرهنگی حال و هوای جوانان روستا ایجاد کرد. او دومین شهید روستاست که از آمگاهش کم‌کم به مسجد وصل شد و اکنون مراسم مختلف روستا آنجا برگزار می‌شود.»

مطالعه در بین مردم ایران کاهش یافته، جوانان را ترغیب به خواندن کتاب‌های دفاع مقدسی کرد؟

امروز توجه به جنگ نرم می‌کند. دشمین پیش‌گرفته، تنها راهی که می‌توان پیشنهاد داد، آگاه‌سازی نسل جوان است. باید خوراک فکری برای‌شان در نظر گرفت. جنگ را با همه ابعاد و اقسام‌ت‌هایش تعریف کرد. این وظیفه هر کس است که نسل آینده را در نهادهای فرهنگی فعالیت می‌کنند. اگر ما ننویسیم دشمن به جای ما خواهد نوشت. خیلی مودبانه فرهنگ ایثار و جنگ را تحریف کرده و آنطور که خودش می‌خواهد وقایع تاریخی خود را بازنویس می‌کند. نسل جدید را باید جذب کرد. آنها شناختی از دوران گذشته ندارند. نکته مهم دیگر اینکه در بیان خاطرات جنگ باید دقیق بود. بیان اینکه از دل یک کوسه صدها پلاک پیدا شده صحیح نیست. بیسیجی‌ها قبل از انجام هر عملیاتی ماه‌ها تمرین می‌کردند، به‌خصوص غواص‌ها، در کتاب عقیق که زندگینامه شهید حسین خرازی است نوشته‌ام. چقدر این سردار تلاش کرد. شب غواصی راه برد خونه کارون می‌برد و صبح برمی‌گرداند. ما ننواسته‌ایم آنطور که باید فرهنگ جبهه، شجاعت و ابتکارات بیسیجی‌ها را انتقال دهیم. متأسفانه کار فرهنگی در زمینه دفاع مقدس نباید به کسب‌وکار تبدیل شود. من هیچ وقت این کار را نکرده‌ام.

در بخشی از کتاب آمده است:

«سید مهدی رفته بود نماز بخواند به خانه که بر گشت آستین‌ها را زد بالا و پای لگن مسی توی حیاط کنار مادرش نشست. مادرش گفت پاشو پاشو. این کارها را نکن پدر بزرگ نکردم که بشنبه بدن دل من رخت بشوره. الان یکی بیاد ببینه آخوند روستا راه رخت می‌شوهره چی فکر می‌کنه. سیدمهدی ول کن نبود و تا

آخرین تکه رخت‌ها را کنار مادرش شست. در همه کار کمک مادرش می‌کرد از گردگیری و سبزی پاک کردن گرفته تا آشپزی. میل و قلاب دستش می‌گرفت و به خواهرش بافندگی یاد می‌داد. یکبار با همان دست‌هایی که گره در کار رژیم می‌انداخت گره‌های محکمی گوشه پارچه زد و با آنها یک جامناز دوخت. مادرش رو به قبله، منتظر اذان نشسته بود. سیدمهدی رفت کنارش جامناز دست‌باز سفید ساده‌ای را جلو آورد و به مادرش هدیه داد. مادر همانجا بسوز کرد. آن جامناز با چهارم دیگری برای مادر فرق داشت. «بعد از منبر، جوان‌ها دور سیدمهدی جمع می‌شدند؛ تازه صحبت‌های سیاسی‌شان گل می‌انداخت و تا دیروقت کش پیدا می‌کرد. همیشه وارد مسجد که می‌شد، دستش کتاب بود. توی صحبت‌ها و بالای منبر، کتاب معرفی می‌کرد. بچه‌های روستا برای گرفتن کتاب، دستشان به جای بند نبود. آنهایی که پیگیر می‌بودند، می‌رفتند شهر و با اسم سیدمهدی، کتاب‌های ممنوعه می‌خریدند اما کافی نبود. باید کتابخانه مسجد امام صادق(ع) راه می‌افتاد. پیششهادش را سیدمهدی داد و قرار شد خودش از تهران و قم، کتاب جور کند. چند نفری هم مسئولیت کتابخانه را عهده‌دار شدند. به آهفته نرسید که کتابخانه روستا راه افتاد. مسجد بالا که تا قبل از سیدمهدی، محرم به مردم درش باز نمی‌شد، به یکی از مکان‌های شلوغ و روستا تبدیل شد. کتابخانه، محل خیلی از برنامه‌ریزی‌ها و نشست‌های خصوصی بود.»

همیشه‌ی